



دفاع از تاریخ افغانستان: رد جعلیات خالق لعلزاد

نویسنده: دوکتور نوراحمد خالدي
27 آگست 2024

به سلسله مقالات انجمن تاریخ افغانستان - شماره چهارم

اخيراً خالق لعلزاد کتابی نوشته زیر عنوان «پژوهشی در گستره تاریخ و جغرافیای افغانستان» (لندن، می ۲۰۲۴م) در مقاله ذیل بخاطر سهولت به خواننده و جلوگیری از طویل شدن بیشتر مطلب، از پرداختن به صدها مورد تحریف و جعل مسائل مختلف مربوط به تعریفات، جغرافیه، مردم، سیاست و تاریخ افغانستان که خالق لعلزاد در این کتاب عریض و طویل رویهم کرده، اجتناب ورزیده شده و صرفاً به عمده ترین نتیجه گیری های موصوف می پردازیم که عبارت اند:

اول- واحد سیاسی بنام افغانستان پیش از عبدالرحمن/امان الله در تاریخ سیاسی جهان وجود ندارد، اما برای آن تاریخ چند هزار ساله ساخته اند... زیرا جغرافیای این کشور در زمان عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) شکل گرفته و استقلال آن در زمان امان الله (۱۹۱۹) اعلان شده است! (ص ۲)

دوم- اگر دو جنگ انگلیس با پارس (۱۸۳۸-۱۸۵۷) به خطر محاصره و اشغال هرات موجود نمی بود امروز هرات و یا افغانستان وجود نمی داشت! (ص ۲)

سوم- اگر داوری و فیصله انگلیس در مرزبندی ۱۸۷۲ در سیستان موجود نمی بود، امروز نیمروز و هلمند شامل افغانستان نبود! (ص ۲) و چهارم- اگر توافق ۷۳/۱۹۷۲ برتانیه - روسیه در تعیین آمو به عنوان "مرز افغانستان" نمی بود، امروز شمال هندوکش شامل افغانستان نبود! (ص ۲)

این چهار مورد بالا بزرگترین توهین و تحقیری است، که یک دشمن «افغان» و «افغانستان» می تواند به «افغان» و «افغانستان» وارد کند! در این مقاله اولاً ما این چهار مورد را به تفصیل مورد مباحثه مستند قرار می دهیم. متعاقباً علل و انگیزه های موقف ضد ملی لعلزاد را توضیح خواهیم داد، که چگونه یک تبعه افغانستان که به عنوان یک «افغان» تقاضای پناهنده گی او در انگلستان قبول شده، در افغانستان تولد یافته، مجانی از صنف اول تا ختم لیسانس در آن کشور به مصرف دولت تعلیم و تحصیل کرده و به اعتبار افغانستان و هویت افغانی خود در اتحاد جماهیر شوروی تحصیلات عالی مجانی دریافت کرده و در بازگشت به حمایت دولت افغانستان به مقام و منزلتی دست یافته که خود را امروز پروفیسور (!) می نامد و با وجود تعلق داشتن به قومیت تاجیک نه تنها به او و اطرافیانش هیچ گزندی نرسیده و فرو گذاشتی هم نشده بلکه در کنار یک اقلیت خوشبخت گل سرسبد جامعه هم بوده است، با این چشم سفیدی و نمک نشناسی بدون شرم به مملکت زادگاه خود توهین روا میدارد، و زیر پوشش فریبنده «روشن و آشکار ساختن پایه های این تاریخ جعلی گویا چند هزار ساله» (ص ۲) آشکارا و بی محابا تحقیر روا میدارد و تاریخ آنرا مورد تمسخر قرار داده به تحریف و جعل آن اقدام میکند؟

اول: رد جعلیات و تحریفات لعلزاد

۱- واحد سیاسی بنام افغانستان پیش از عبدالرحمن/امان الله در تاریخ سیاسی جهان وجود ندارد، اما برای آن تاریخ چند هزار ساله ساخته اند... زیرا جغرافیای این کشور در زمان عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) شکل گرفته و استقلال آن در زمان امان الله (۱۹۱۹) اعلان شده است! (لعلزاد، ص ۲)^۱

ایجاد و دوام کشور و دولت افغانستان از قرن هژده هم به اینطرف با هویت مستقل افغانی آن در سطح جهانی و در صدها کتاب معتبر تاریخی به قلم بزرگترین جهان گردان، سیاسیون، دانشمندان، دیپلماتها، جغرافیه دانان معروف عالم مسجل گردیده است. این معروفیت به حدی است، که در جهان امروز به سختی فردی تعلیم یافته و با اطلاعی را میتوان یافت که از افغانستان به عنوان "گورستان

^۱ خالق لعلزاد، پژوهشی در گستره تاریخ و جغرافیای افغانستان، لندن، ماه می 2024 (با استفاده از کاپی پی دی اف کتاب که توسط نویسنده در دسترس قرار گرفته است).

امپراطوری ها" بی خبر باشد. در حالیکه در این گورستان امپراطوری های، صفوی، افشاری، مغولی، انگلیسی، روسی و بالاخره امریکائی خوابیده اند، اما آقای لعلزاد کدام واحد سیاسی بنام افغانستان را قبل از امیر عبدالرحمن خان قبول ندارد! بیایید ببینیم استدلال لعلزاد چیست؟

او می نویسد: "جغرافیای این کشور در زمان عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱م) شکل گرفته و استقلال آن در زمان امان الله (۱۹۱۹م) اعلان شده است!" (ص ۲) اگر این منطق را قبول کنیم پس تاریخ کشور ترکیه بعد از جنگ جهانی اول آغاز گردیده و تاریخ ترکیه عثمانی شامل آن نیست! مطابق این منطق تاریخ هندوستان از سال ۱۹۴۷م با استقلال هند از برطانیه آغاز میشود و تاریخ شش هزار ساله شبه قاره هند به مملکت هندوستان امروزی ارتباطی ندارد. تاریخ آلمان به بعد از جنگ جهانی دوم بر می گردد و تاریخ سریلانکا از سال 1982م آغاز میشود که اسم آن از سیلون به سریلانکا عوض شد. جغرافیای امروزی ایران نیز بعد از دست دادن قلمروهای قفقاز به روسها و معاهده سرحدی ۱۸۷۲م سیستان در قرن نوزدهم شکل گرفته و اسم آن هم در سال 1935م از فارس به ایران عوض شده بنابراین تاریخ فارس باستانی مربوط به ایران امروزی نیست! کاملاً واضح است، که این نوع برداشت از تاریخ کشورها با واقعیتها مطابق نمی باشد و صرف توسط اشخاصی مانند لعلزاد برای تحریف و جعل کردن تاریخ افغانستان و مغشوش کردن عقاید تاجیکها در راستای اهداف توسعه طلبی ایران بزرگ بکار گرفته میشود.

ایران پرستان وطنی، از جمله خالق لعلزاد، به سلسله کوشش برای تخریب تاریخ این کشور تاریخ افغانستان را از امیر عبدالرحمن خان به بعد بیان می کنند. چرا؟ برای اینکه اگر تاریخ افغانستان را از زمان میرویس خان هوتکی و یا احمد شاه ابدالی قبول کنند، طوریکه مؤرخ مشهور انگلیسی جان اتان لی بیان می کند،² در آن صورت نمی توانند بگویند دولت و کشور افغانستان را استعمار انگلستان از پیکر ایران جدا ساخته است! برای آن که در سال 1709م در زمان قیام مؤفانده میرویس خان هوتکی بر ضد صفویها و در سال 1747م زمانی که احمد شاه ابدالی کشور و دولت مستقل را در این سرزمین اعلان کرد، هنوز استعمار انگلیس در هندوستان شکل نگرفته بود.

افغانستان به عنوان یک دولت مستقل مقتدر از اوایل قرن هژدهم به بعد معروف و مشهور بوده و بزرگترین دانشمندان آن عصر به موجودیت آن اشاره کرده اند. سفرنامه فورستر (۱۷۹۸م) که مؤلف آن در ۱۷۸۳م (دوران تیمورشاه درانی) از پشاور، کابل، قندهار و هرات عبور میکند... اسم افغانستان را در سفرنامه خود بیش از ۲۰ بار ذکر میکند. او با آنکه حدود افغانستان را ذکر نمی کند، اما بر اساس چشم دید خود افغانها را باشنده گان قلمروهای از کوههای تاتاری³ تا رود اندوس و محدوده پارس... نشان داده است. این سفرنامه بنیاد معلومات عمومی در باره افغان و افغانستان در میان کمپنی هند شرقی را تشکیل داده است.

در فرهنگ جغرافیایی بروکس (۱۸۰۷م)... احمد ابدالی را بنیانگذار پادشاهی ابدالی و متعلقات او را ممالک ابدالی خوانده است. بروکس در چاپ بار نخست (۱۸۰۷م) کنایش، افغانستان را مملکتی دانسته که در میان کوههای تاتار، بحیره عرب، اندوس و پارس قرار دارد... فرهنگ جغرافیایی بروکس ۱۸۶۲م... حد اقل ۱۸ بار تجدید چاپ شده است.

الفونستون در گزارش سلطنت کابل و متعلقات آن در پارس، تاتار و هند (۱۸۱۵م) که در م ۱۸۰۹ با شاه شجاع الملک به نام «شاه کابل» (بزرگ) معاهده امضا میکند و «متعلقات سلطنت کابل» را افغانستان و سیستان و بخشی از خراسان و مکران، بلخ و تخارستان، کیلان، کنور، کابل، قندهار، سند، کشمیر، بخشی از لاهور و بخش بزرگ ملتان می گوید و وقتی او نام افغانستان را جدا از کابل و قندهار یاد میکند منظور او همان "نوار کوه سلیمان" یا "زه" است. او می گوید هرات با آنکه شامل قلمرو درانی است، اما حالا تقریباً مستقل بوده و باید «جدگان» معامله شود. اما او تمام این قلمرو را افغانستان مینامد. الفونستون مینویسد «...سلطنت کابل در حال حاضر از هرات در غرب در طول البلد 62 درجه تا سرحد شرقی کشمیر در طول البلد 77 درجه شرق و از دهنه دریای سند در عرض البلد 24 درجه تا در یای آمو در عرض البلد 37 درجه شمالی موقعیت دارد.» (الفونستون کتاب گزارش سلطنت کابل به انگلیسی جلد اول ص 113، چاپ سال 1839 لندن). همچنان الفونستون می نویسد «...تمام افغانستان در غرب سلسله کوههای سلیمان یک سرزمین هموار میز-مانند است، که بلندتر از تمام ممالک همسایه قرار دارد.» (همانجا ص 124). الفونستون همچنان می نویسد «منشأ اسم افغان، که حالا بالای تمام ملت تعمیم یافته است،... کاملاً واضح نیست، اما احتمالاً مدرن (نو) است. برای خود افغانها توسط زبان فارسی معرفی شده است. اسم خود شان برای ملت شان پشتون با جمع پشتانه می باشد.⁴ بزرگترینها این اسم را پختانه تلفظ میکنند، که احتمالاً اسم پتان که افغانها را در هندوستان میشناسند، از آن گرفته شده است. عربها آنها را سلیمانی یاد میکنند... آنها کدام اسم یک اسم عمومی برای مملکت شان ندارند، اما بعضاً اسم فارسی افغانستان را بکار می برند. داکتر لیدن به اسم پختونخواه اشاره کرده اما من هرگز شنیده ام... اسمی که بسیار عمومی تر توسط باشنده گان برای تمام کشور استفاده میشود، خراسان است، اما این بکار گیری واضحاً نادرست است، زیرا

² جان اتان لی، تاریخ افغانستان از سال 1260 تا امروز، لندن 2018، 2022.

³ با آنکه در سفرنامه خود فورستر و در نقشه ضمیمه در کتاب او از موقعیت کوههای تاتاری حرفی نمی زند، اما لعلزاد آنرا با تزویر کوههای هندوکش معرفی میکند! (لعلزاد، ص ۱۲۷۰).

⁴ باید توجه داشت که الفونستون، مانند اکثر نویسندگان غربی هم عصر خود اصطلاح ملت را به عوض قوم بکار میبرد. خالدی.

از یکطرف تمام کشور افغان در حدود خراسان واقع نشده و از جانب دیگر در یک بخش قابل ملاحظه آن ولایت افغانها سکونت ندارند". (الفونستون، همانجا ص 200-201)

در تاریخ سیاسی هند، ملکم (۱۸۱۱م) در مورد پیشروی زمان شاه تا لاهور (در سال ۱۷۹۶م) ... نگرانی شدید انگلیسیها و فرستادن ملکوم بدربار شاه پارس تشویق پارس بر تهاجم به افغانستان و انحراف/تهدید توجه زمانشاه به هند میگردد.

در کتاب فرهنگ جغرافیایی هند شرقی، همیلتون (۱۸۱۵م) ... معلومات جامعی زیر عنوان «افغانستان» ارائه نموده است. همیلتون پس از ذکر نام «افغانستان» توسط بروکس در فرهنگ جغرافیایی ۱۸۰۷م ... دومین کسی است، که حدود افغانستان بزرگ را به گونه دقیقتر ذکر کرده است... (این مطلب را لعلزاد نیز در کتاب خود تأیید کرده است. ص ۱۷۷۲)

در تاریخ پارس ملکم (۱۸۱۵م) ... بار نخست «کابل بزرگ» را در نقشه کینر [به استناد الفونستون] نشان داده که در برگیرنده کابل، قندهار تا گستره هرات/خراسان است. سفرنامه دورویل (۱۸۱۹م) مطالبی در مورد خراسان، افغانها و حکومت فیروزخان در هرات دارد و او میگوید، که هرات ملکیت شاه کابل است.

چارلز ماسون اثر ارزشمند چهار جلدی دارد، زیر عنوان «گزارش سفرهای متعدد در بلوچستان، افغانستان و قلات» ۱۸۴۲م است، که در لندن به نشر رسیده و اسم افغانستان در عنوان و متن آن مسجل است.

ویلیام کی در کتاب زندگی و مذاکرات ملکم Malcom (۱۸۵۶م) درباره تهدید زمانشاه بر هند ... فرستادن ملکم به پارس، نقش مهدی علی خان، حملات محمود به تحریک پارس و از میان رفتن تهدید زمان شاه و سقوط او! به تفصیل می نویسد، که نشان میدهد تا چه حد انگلیسیها از دولت زمانشاه در ترس و هراس بودند و چون خود در آن زمان قادر به مقابله با آن نبودند و با چه دسیسه هایی با ترغیب ایرانیها برای حمله بر افغانستان از غرب به تخریب آن پرداختند.

در سفرنامه فیروز (زیر عنوان «سفر کاروانی و آواره گی در پارس، افغانستان و بلوچستان» ۱۸۵۶م، لندن) با آنکه در نقشه اش افغانستان شامل کابل و قندهار تا فراه است، میگوید که «افغانستان واقعی» باید متشکل از ولایت های کابل، قندهار و هرات باشد. این مطلب را لعلزاد نیز در کتاب خود تأیید کرده است. (لعلزاد، ص ۱۳۴۲).

فیروز در کتاب «تاریخ افغانها» (۱۸۵۸م) ابدالی ها را عمدتاً باشندگان هرات - قندهار و غلزی ها را عمدتاً باشندگان کابل-قندهار می گوید. او ارقام نفوس ولایت های هرات، قندهار و کابل را در جمله نفوس افغانستان ذکر نموده افزوده است، که افغانستان به اندازه سرداران خود حکومتهای مستقل دارد.

مارکس در مورد معاهده پاریس (۱۸۵۷م) دولت افغانستان را معادل دولت پان-اسلاو تعریف میکند. فریدریک انگلس در مقاله افغانستان (۱۸۵۷م) خود می گوید، که افغانستان در شمال غرب هند قرار دارد. بنابر آن افغانستان به عنوان یک دولت مقتدر در اواسط قرن نوزدهم معروف و مشهور بوده و بزرگترین دانشندان آن عصر به موجودیت آن اشاره کرده اند. برای روشن کردن اینکه چگونه و در چه زمانی اسم کشور و دولت افغانستان در مطبوعات سیاسی جهان انعکاس یافت در ذیل کروئولوژی مختصر تعمیم اسم افغانستان را ارائه میکنیم:

- در سال ۱۷۸۲م در زمان سلطنت تیمورشاه جورج فورستر حین عبور از افغانستان از کشور و ملت افغانستان نام می برد. (جورج فورستر، مسافرت از بنگال به انگلستان از طریق شمال هندوستان، افغانستان، فارس و روسیه، چاپ لندن، ۱۷۸۹م).
- در سال ۱۷۸۹م حاجی ابراهیم وزیر اعظم دولت قاجار در مکتوب رسمی از کشور افغانستان نام می برد. (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر).
- در سال ۱۷۸۹م وفادار خان وزیر اعظم زمان شاه در مکتوب رسمی به پاسخ وزیر اعظم قاجار از کشور افغانستان نام می برد. (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر).
- در سال ۱۸۸۰م در معاهده دولت قاجار با انگلیس ها از دولت افغانستان بطور رسمی در یک معاهده میان دو دولت نام گرفته میشود. (محمود محمود، تاریخ روابط انگلیس با ایران در قرن نوزدهم).
- در سال ۱۸۰۹م الفونستون به دولت افغانستان به حیث سفیر کمپنی هند شرقی آمده نام آنرا «افغانستان» می نویسد و یک معاهده رسمی با پادشاه آن امضا میکند (مونتستوارت الفونستون، گزارش سلطنت کابل و قلمروهای تابعه آن در فارس، کشمیر و تاتاری، چاپ لندن ۱۸۴۲م).
- در سال ۱۸۳۷م شاه قاجاری در هنگام عزیمت بعد از شکست محاصره هرات در منشور خود از افغانستان نام میبرد. (محمود محمود، تاریخ روابط انگلیس با ایران در قرن نوزدهم).
- در سال ۱۸۳۸م وایسرای هند برطانوی قبل از شروع جنگ اول افغان و انگلیس از کشور و دولت افغانستان نام می برد. (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر)
- در ماده ششم معاهده ۴ مارچ ۱۸۵۷م پاریس میان انگلیسیها و ایرانیها گفته میشود که «... اعلیحضرت همچنان تعهد میکند، که منبع از هرگونه مداخله در امور داخلی افغانستان خودداری نماید.» (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۵۸ چاپ نوزدهم، تهران. ص ۳۴۲). این سند تأیید میکند، که ادعای ایجاد دولت افغانستان به حیث یک واحد سیاسی مستقل با رویکار آمدن امیر عبدالرحمن خان کاملاً بی اعتبار بوده و ایرانی ها ۲۳ سال قبل از آن موجودیت دولت مستقل افغانستان را قبول کرده بودند.

قدمات تاریخ سرزمین و مردم افغانستان چگونه است؟

لعلزاد با تمسخر قدمات پنج هزار ساله افغانستان را مورد سوال می برد. آیا ما قدمات پنج هزار ساله داریم؟ واضح است، که داریم.

افغانستان امروزی وارث بلامنازع تمدنها و سلسله های تاریخی پنج هزار ساله پیشدادی، کیانی، اوستایی، ویدی، یونانو باختری، سکایی، کوشانی و یفتلی است. این تمدنها و سلسله ها در سرزمین افغانستان امروزی شگوفاشده و مستقل از تمدنها و سلسله های حاکم در فارس و شبه قاره هند وجود داشته اند. ایرانی ها و هندی ها نمیتوانند ادعایی به این تمدنها داشته باشند، چون همزمان با آنها تمدنها و سلسله های مخصوص به خود را داشته اند.

این واقعیت است، که سرزمین و مردم افغانستان با جغرافیای امروزی آن در میان سرزمین های فارس در غرب، هندوستان در شرق و جنوب و ترکستان ماورالنهر در شمال، تاریخ مستقل پنجهزار ساله خود را دارند. بطور مثال در زمانیکه هخامنشیان و مادها در غرب ایران و عراق امروزی به قدرت رسیدند، در سرزمین افغانستان سلسله های اساطیری پیشدادیان و کیانیان بلخ و بخدی، یما و جمشید در قدرت بودند. این سلسله های اساطیری هیچ ارتباطی به هخامنشیان و تمدن آنها نداشتند، همانگونه که هیچ ارتباطی به تمدن و تاریخ شش هزار سال قبل شبه قاره هندوستان نداشتند. به همین اساس وقتی زردشت و تمدن اوستایی در سرزمین افغانستان به ظهور رسید و تکامل یافت در فارس تمدن عیلامی حاکم بود و فارسها بخشی از تمدن آسوریهای دجله و فرات بودند. آریانا و باکتریای عصر عتیق مربوط سرزمین و مردم افغانستان است. به تأیید بزرگترین دانشمندان، تمدن ویدی از وادیها و دشتهای جوار دریاهای ارغنداب و هلمند به شمال هند انتقال یافته و هند آریایی را بوجود آورده است (راجیش کوشهار، انسیتوت استروفیزست بنگلور، هند). تمدن حوزه آمو-مرغاب-هریرود (BMAC) قدامت ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد دارد.^۵ بنابراین اگر مملکت مصر امروزی وارث تمدن دریای نیل است، دولت عراق که بعد از جنگ جهانی اول تأسیس شده، وارث تمدن دجله و فرات است، افغانستان امروزی نیز وارث تمدنهایی است، که در راستای تاریخ در این سرزمین موقعیت داشته اند. زمانیکه در پارس باستان و ایران امروزی سلسله سلوکیها در قدرت بودند، در سرزمینهای افغانستان امروزی دولت یونانو-باختری حکومت میکرد. همچنان حاکمیت ۴۰۰ ساله پارتیها یا اشکانیان در فارس یا ایران امروزی معادل بود به حاکمیت یونانو باختریها و متعاقب آنها کوشانیان در سرزمینهای افغانستان امروزی. به همین اساس حاکمیت ساسانیان در فارس یا ایران امروزی بشمول استرپه خراسان ساسانی که شامل هرات نیز میگردد، همزمان بود با حاکمیت یفتلیها در متباقی سرزمینهای افغانستان امروزی. بدین ترتیب بطور عمده سرزمینهای افغانستان امروزی از عهد قبل از میلاد تا امروز تکامل تاریخی مستقل از تکامل تاریخی سرزمینهای فارس و هند را داشته است، که وارث مستقیم آنها کشور و دولت افغانستان امروزی است.

هرگاه سلسله های عصر اسلامی را در نظر بگیریم سلسله های طاهریان هرات، صفاریان نیمروز، غزنویان، غوریان، تیموریهای سلسله شاهرخ، بابر همه از مرکزیت افغانستان حکومت کرده و جهانگشایی نموده اند، که همزمان با آنها در شمال، غرب و شرق سلسله ها و تمدنهای دیگری موجود بوده اند به همین اساس است، امپراتوری های هوتکی و ابدالی/درانی. بنابراین افغانستان امروزی وارث بلا منازع این سلسله های تاریخی جز تاریخ آن می باشد.

۲- اگر دو جنگ انگلیس با پارس (۱۸۳۸-۱۸۵۷م) به خاطر محاصره و اشغال هرات موجود نمی بود، امروز هرات و یا افغانستان وجود نمی داشت! (لعزاد، ص ۲)^۶

خالق لعزاد از کدام جنگ انگلیس با ایران عزیز خود صحبت میکند و این مطلب را از کجا اقتباس کرده است؟ در مورد جنگ (۱۸۳۸م در دانشنامه آزاد به قلم مؤرخین ایرانی آمده است، که: "اولین نبرد در سال ۱۲۵۴ ه.ق (۱۸۳۸م) صورت گرفت، در زمانی که محمدشاه، با سپاهیان ایران هرات را محاصره کردند و در پی این اتفاق، ایران با تهدید جدی از سوی نیروهای بریتانیایی مواجه شدند. در این جریان، بریتانیا با اعزام پنج فروند کشتی جنگی به جزیره خارگ و برای تهدید ایران، این جزیره را اشغال کرد. سپاه ایران به ناچار در ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۵۴ ه.ق (۸ سپتامبر ۱۸۳۸م) بدون اخذ نتیجه ای از محاصره هرات دست برداشت و تمام شرایط بریتانیا را پذیرفت. ضعف و بی تدبیری حاجی میرزا آقاسی و عدم آگاهی او از اوضاع آن روز در شکست ایران نقش عمده ای داشت... کشور امروزی افغانستان در پی لشکرکشی انگلستان به رهبری جیمز اوترام در دو جبهه جنگ در سواحل جنوبی ایران، در نزدیکی بوشهر و در جنوب میان رودان تشکیل شد. نتیجه این جنگ، خروج ایرانی ها از هرات و امضای معاهده جدیدی برای کوتاه آمدن ادعاهای خود در مورد شهر و خروج انگلستان از جنوب ایران بود." (نبردهای ایران و انگلستان، ویکی پدیا دانشنامه آزاد فارسی). حالا واضح شد، که منبع معلومات آقای لعزاد بیان ایرانی از واقعه حمله ایران به هرات و بیان ایرانی از ایجاد دولت افغانستان است! این مطلبی بود که ما در بخش اول این نقد بیان داشتیم و حالا سند ثبوت آن تقدیم گردید.

اما آیا واقعاً ایرانیها و انگلیسها در ۱۸۳۸م درگیر جنگ شدند؟ واقعیت چه بود؟ حقیقت آن است، که آمدن پنج کشتی انگلیسی به خلیج فارس در ۱۸۳۸م به معنی جنگ نیست و در این واقعه بینی یک ایرانی خون نشده است! دوکتور مهدی ابولحسنی ترقی در مورد علل شکست اردوی ایران در محاصره و فتح هرات می نویسد، که «در صورت مساعدت و یاری روس ها به ایران، بدون شک نیروی

^۵ BMAC, Lyonnet, Bertille, and Nadezhda A. Dubova, (2020b, London).

^۶ لعزاد، ۲۰۲۴ ماه می لندن، ص ۲

نظامی ایران موفق به تصرف هرات و تهدید مرزهای هندوستان انگلیس و حتی فتح این سرزمین می‌شد، اما مقاومت سرسختانه افغانه ... مانع تحقق این امر شد. ... ناتوانی و رهبری غلط فرماندهان ایرانی و حملات پراکنده آنان در ناموفق بودن محاصره هرات دخیل بود.⁷ انگلیسی‌ها هم پیمان ایرانیها بودند و وزیر مختار انگلیس با آنکه مخالف حمله ایران به هرات بود در کنار شاه قاجاری در اطراف هرات خیمه زده و موجود بود. موصوف بعد از مشاهده ۱۴ ماه محاصره بی نتیجه و تلفات هزاران سرباز و افسر ایرانی و خارجی در نتیجه مقاومت شجاعانه مردم هرات، برای جلوگیری از بی عزتی و بی اعتباری شاه جوان قاجاری که تازه به تخت و تاج رسیده بود و با او مناسبات تجارتي بسیار پر منفعتی در خلیج فارس داشت، از روی مصلحت، با اعزام پنج کشتی به خلیج فارس بدون جنگ به شاه ایران بهانه برای توجیه کردن شکست مفتضحانه اردوی بی کفایت ایران فراهم کرد و او را فرصت داد از محاصره هرات دست کشیده به تهران باز گردد.

باز هم اگر آمدن پنج کشتی چوبی آنزمان را تهدید جنگی تلقی کنیم تسلیمی شرم بار ایرانیها را در برابر آنها چگونه تیرنه نماییم؟ دولت ایران که با اردوی بزرگ به کمک مستقیم روسها نتوانست بعد از 14 ماه محاصره شهر هرات را بگیرد آیا قادر بود تمام کشور افغانستان را اشغال کند؟ آقای لعلزاد چگونه فراموش کرده که جواب این سوال را ایرانی ها چند سال بعد از شکست شان در محاصره هرات دریافت کردند. اگر اردوی ایران در برابر پنج کشتی انگلیسی بدون فیر حتی یک گلوله تسلیم شد، اردوی نیرومند انگلیسی که با هزاران سرباز توپ و توپخانه و فیل و فیلوان یکسال بعد در ۱۸۳۹م از دوجبهه بالای افغانستان حمله کردند (جنگ دوم افغان و انگلیس) چنان شکست فاحشی را نصیب شدند، که در سال ۱۸۴۳م از بقایای اردوی بزرگ متجاوز بیکتعداد باقیمانده ۴۵۰۰ نفر که برای عزیمت به هند از کابل به صوب جلال آباد حرکت کرده بودند صرف یک افسر آنها بنام داکتر برایدن جان سالم بدر برد (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۲۴). افغانستان را بی جهت گورستان امپراتوری ها نگفته اند. حالا باز هم آقای لعلزاد می تواند ادعا کند، که ایرانی ها قادر بودند هرات و تمام افغانستان را اشغال کنند؟

در مورد ایجاد مملکت مستقل افغانستان در بالا ثابت کردیم، که کشور و دولت افغانستان از قرن هژده هم بخصوص با اعلان پادشاهی احمد شاه ابدالی (درانی) در سال ۱۷۴۷م به این طرف با هویت مستقل افغانی آن مجزی از هویت ایرانی، هندی و ترکی، به سطح جهانی و در صدها کتاب معتبر تاریخی به قلم بزرگترین جهان گردان، سیاسیون، دانشمندان، دیپلماتها، جغرافیه دانان معروف عالم مسجل گردیده است.

باید بخاطر داشت به تعقیب اقدام میرویس خان هوتکی (غلزایی) که قندهار را از سلطه خونین حاکم صفوی گرگین خان نجات داد، ایجاد یک دولت مستقل را که مرکز آن در همین سرزمین باشد، در سال ۱۷۰۹م پایه گذاری کرد. هرات به قیادت عبدالله خان ابدالی موفقانه به قیام استقلال خواهی از سلطه نزدیک به دو صد ساله صفوی های فارس دست زده حکومت خودمختار ابدالیان هرات را ایجاد کرد. (26 جولای ۱۷۱۷م) و از سال 1747م به بعد در جغرافیای سیاسی کشور مستقلی که امروز افغانستان نامیده می شود قرار گرفت. علاوه بر آن شاه زمان از ایران خواسته بود تا ولایت خراسان تحت اداره ایران را به افغانستان بدهد. به همین هدف کامران میرزا حاکم هرات به هدایت شاه زمان گاه و ناگاه برای الحاق خراسان لشکر کشی می کرد (۱۸۳۵-۳۶). تا آنکه در قراردادی که احتمالاً او آخر سال 1252 ق میان کامران میرزا حاکم هرات و محمدشاه قاجار منعقد گردید، کامران میرزا متعهد شده بود که از نزاع و درگیری و اسیر گرفتن ایرانی ها دست بردارد، مزاحم رعایای شاهنشاه ایران نشود و در سرحد خراسان ایران اختلال و اغتشاش نکند. در مقابل، دولت ایران نیز تعهداتی را پذیرفته بود، از جمله: رفتار برادرانه شاه ایران با کامران میرزا، عدم دخالت اراکین دولت ایران در امور هرات و واگذاری امورات آن به هراتیان، واگذاری قلعه غوریان به شیرمحمدخان، عدم لشکر کشی شاه ایران به هرات و قدغن کردن لشکر کشی اتباع خود به آن صوب. بنابر تقاضای ایران دولت انگلستان ناظر بر حسن اجرای این قرارداد بود. (نصیری مقدم، 1374، 33-34)

ایرانی ها برخلاف توافقات با کامران میرزا حاکم هرات و توافقات با انگلیس ها، به فرانسوی ها تعهد سپرده بودند تا با کمک روسها هرات را تصرف کرده و در اختیار ناپلئون قرار دهند و با استقرار نیروی چهل هزار نفری در هرات به فرانسه یاری برسانند. (محمود محمود، 1344، ج 1، 77-70؛ دوما، 1361، 67-62) بدین اساس محمدشاه قاجار تصمیم گرفته بود به هرات لشکر کشی نماید. درین زمان اقدامات نماینده گان دولت انگلیس برای جلوگیری و ممانعت از تصمیم محمد شاه به نتیجه نرسید، زیرا از یکطرف محمد شاه شخصاً مایل بود کار هرات را یکسره نماید از طرف دیگر نماینده گان دولت روس محمدشاه را به این لشکر کشی ترغیب میکردند. این موضع از گزارش مورخ 8 ژوئیه مستر الیس به لرد پالمستون روشن می گردد. در این گزارش نماینده بریتانیا اظهار می دارد که: «دولت روسیه و نماینده آن دولت شاه را به قشون کشی به سمت هرات تشجیع می کنند. در گزارشات قبلی راجع به تذکرات خود به دولت ایران برای حفظ صلح نوشته ام ولی اصرار روسها بالاخره منجر به جنگ خواهد شد. در آخرین مذاکره که با حضور حاج میرزا آقاسی و میرزا مسعود وزیر خارجه ایران داشتیم به آنان تذکر دادم، که اقدام دولت ایران به لشکر کشی افغانستان عدم توجه دولت ایران را به عدم تمایل دولت انگلستان نشان خواهد داد. اطلاعات رسیده دال بر این است، که میرزا مسعود وزیر خارجه ایران پروژه دولت روسیه را پشتیبانی می کند. او مینویسد: «نه فقط «سیمونتیچ» (نماینده روسیه) شاه را به تسخیر هرات تشویق و ترغیب می نمود، بلکه حاضر شد که خود نیز شخصاً

⁷ دکتر مهدی ابوالحسنی ترقی، پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران

در بعضی از خدمات نظامی شرکت نماید.»

مستر الیس نماینده دولت انگلستان در تهران طی نامه مؤرخ فیروزی 1836م به شاهزاده کامران میرزای هرات نوشته متذکر شده است: «دولت بریتانیای کبیر مایل است و نفوذ خود را به کار خواهد برد که صلح را در آن ناحیه حفظ کند. دولت بریتانیا به علت مراد و تجارت با افغانستان همواره آرزو داشته که اوضاع آن سامان مرفه و آسوده باشد. من به شما یادآور می‌شوم و موقع تبریک جلوس شاه (محمد شاه قاجار) تذکر دادم که بایستی صلح را در قسمت مشرق ایران حفظ کند و از جنگ پرهیز نماید و در این مورد مسئولان ایران به ما وعده داده‌اند.» (مستر مک نیل)

تحریکات دولت انگلستان و اقدامات نماینده کامران میرزا در اراده محمدشاه خللی وارد نیاورد و بالاخره قشون ایرانی محمدشاه قاجار به جانب هرات لشکر کشیده و از تهران روانه شدند. تجاوز اردوی ایران برای تصرف هرات در 20 نوامبر 1836 میلادی با استفاده از ده‌ها هزار سرباز و توپخانه و ساز و برگ نظامی با حمله بر ولسوالی غوریان که در حاشیه سرحد افغانستان با ایران قرار دارد آغاز شد. این حمله به قیادت شخص محمدشاه قاجار آغاز گردیده قوای عظیم ایرانی قادر شدند مقاومت مدافعی قلعه کوچک غوریان را بعد از سه روز جنگ شدید شکسته و آن را تسخیر نموده به خاک یکسان کنند. متعاقباً این اردو بجانب هرات مارش نمود.

در معرفی هرات یک جاسوس انگلیسی بنام پاتینجر که به عنوان تاجر اسپ وارد هرات شده بود می‌نویسد، که «هرات در معتدل‌ترین بخش افغانستان واقع و جابه‌جا بیشه‌های بید و سپیدار نمایان بود و آب‌های روان مزارع و دهکده‌های اطراف را سیراب می‌کرد. این شهر با بارویی از خشت محصور بود و در هر چهار گوشه آن برج دفاعی بزرگی و در فاصله آنها برج‌های کوچکتری قرار داشت. این بارو بر روی خندقی با 60 پا ارتفاع، بنا گردیده بود. در شیب بیرونی آن دو نقب مخفی بر روی هم‌دیگر حفر گردیده در مقابل نقب زیرین خاکریز و خندق قرار داشت. خندق هر چند وسعت زیاد نداشت با این همه کسی قادر نبود از سرآشویی دو طرف بر آن دست یابد.» (پاتینجر، 1379، 52) در این مورد نماینده روسیه مینویسد: «قلعه‌ای که کاخ امیر در آن واقع بود اهمیت چندانی نداشت. خانه‌های شهری در پناه دیوارهایی بود، که میشد آنها را تنها با گلوله توپ با خاک یکسان کرد.» (سیمونیچ، 1353، 146)

از طرف دولت انگلستان به ماک‌نیل دست‌نور رسید که وی اعتراض و عدم موافقت دولت خود را به اقدامات دولت ایران جداً به اطلاع محمدشاه و اولیای دولت ایران برساند و به همین مناسبت سرهنگ استوارت از شاه‌رو به اردوی محمد شاه در اطراف هرات اعزام شد، که به پادشاه ایران پیغام دهد، که دولت انگلستان عملیات بر ضد هرات را به منزله تهدید هندوستان تلقی کرده و تذکر می‌دهد، که این اقدام مخالف مواد عهدنامه مودتی است که میان دولتین ایران و انگلستان منعقد شده است. در همین موقع نماینده دولت انگلستان یادآوری کرد که پنج فرزند کشتی انگلیسی به عنوان اعتراض به آب‌های خلیج فارس آمده و جزیره خارک نیز از طرف قوای انگلیسی اشغال شده است. بدین‌گونه انگلیسها با فرستادن پنج کشتی به خلیج فارس بهانه بدست شاه ایران دادند که شکست عملیات چهارده ماهه و ختم محاصره هرات را توجیه نموده رسوایی خود را به حضور کشتیهای انگلیسی در خلیج فارس ماست مالی کند.

دکتور مهدی ابو الحسنی ترقی علل شکست اردوی ایرانی در محاصره هرات را چنین خلاصه می‌کند: «در صورت مساعدت و یاری روس‌ها به ایران، بدون شک نیروی نظامی ایران موفق به تصرف هرات و تهدید مرزهای هندوستان انگلیس و حتی فتح این سرزمین می‌شد، اما مقاومت سرسختانه افغانه ... مانع از تحقق این امر شد. ... ناتوانی و رهبری غلط فرماندهان ایرانی و حملات پراکنده آنان در ناموفق بودن محاصره هرات دخیل بود. این بخشی از واقعیات آن روز بود، اما در حقیقت ... اتکای دولت‌مردان ایرانی به وعده و وعیدهای روسیه تزاری و عدم حمایت روسیه از ارتش ایران به هنگام نیاز، موجب ناکامی این حرکت گردید... دولت ایران حاجی‌خان بهادر جنگ فرمانده سپاه ایران در جنگ هرات را معزول کرد.» (دکتور مهدی ابو الحسنی ترقی، پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران). توجه کنید، حد اقل این نویسنده برخلاف سایر مؤرخین ایرانی، تهدید پنج کشتی جنگی انگلیسی را بالای بندر بوشهر بهانه برای شکست قوای ایرانی بعد از نزدیک به ۱۴ ماه جنگ و محاصره در اطراف هرات پیشکش نمی‌کند!

جنگ دوم انگلیسها با ایران که لعلزاد ادعا میکنند در سال ۱۸۵۶م واقع شده کدام است؟ بعد از شکست محاصره هرات در سال ۱۸۳۸م محمد شاه قاجار تهدید کرده بود، که دوباره بر هرات حمله خواهد کرد. در این مورد باز هم در دانشنامه آزاد از طرف ایرانیها میخوانیم که: «دیگر بار حمله بریتانیا در سال ۱۲۷۳ ه.ق (۱۸۵۶م) در اوایل حکومت ناصرالدین شاه رخ داد. سپاهیان ایران هرات... محاصره کردند. نیروهای انگلیسی بدین بهانه به جنوب ایران حمله کرده ... به وسیله فشار نیروی دریایی بریتانیا و اولتیماتوم آن، به ایران، سپاهیان ایران به محاصره هرات پایان دادند، که سرانجام با عقد معاهده پاریس در مارس ۱۸۵۷م در پاریس صلح برقرار شد. این امر به تدریج مقدمات جدایی افغانستان را از ایران فراهم ساخت، تا اینکه در سال ۱۲۷۳ ه.ق از ایران جدا شد.» (برگرفته از کتاب اطلاعات عمومی پیام شابک ۷-۰۳-۸۴۸۱-۹۶۴-۹۷۸). واقعاً در چشم سفیدی ایرانیها حد و حدودی ندارد. از یکطرف خودشان مینویسند، که در دو جنگ و محاصره هرات در سالهای ۱۸۳۸م و ۱۸۵۶م مجبور به عقب نشینی شدند، اما در عین زمان میگویند، که در نتیجه افغانستان از ایران جدا شد! هرات غربی ترین شهر افغانستان در صد کیلومتری سرحد ایران است. اگر ایرانیها هرات را در قلمرو خود نداشتند پس چگونه تمام افغانستان مربوط آنها بود، که حالا جدا شده است؟ آیا بعد از کشته شدن نادر شاه افشار در سال ۱۷۴۷م و اعلام پادشاهی احمدشاه

درانی در قندهار که تاریخ ایجاد دولت مستقل افغانستان است، آیا کدام زمامدار ایرانی بالای سرزمینهای افغانستان حاکمیت داشته است؟ در حالیکه تا پادشاهی زمانشاه خراسان ایران زیر قلمرو حاکمیت افغانستان قرار داشت. (مراجعه شود به سفرنامه جورج فورستر ۱۷۸۹م). بدین حساب برای ۱۰۹ سال قبل از معاهده ۴ مارچ ۱۸۵۷م پاریس میان انگلیسها و ایرانی ها هرات جز قلمرو افغانستان بوده و افغانستان به عنوان یک کشور مستقل موجود بوده است. اینکه ایرانیها با این معاهده رسماً از ادعای سلطه جویی خود بالای افغانستان صرف نظر میکنند به معنی جدایی افغانستان از ایران نبوده قبولی رسمی واقعیت دیفکتوی زمان است. در ماده ششم این معاهده گفته میشود که «... اعلیحضرت همچنان تعهد میکند که منبعذ از هرگونه مداخله در امور داخلی افغانستان خودداری نماید.» (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۵۸ چاپ نهم، تهران. ص ۳۴۲). این سند همچنان تایید میکند که ادعای ایجاد واحد سیاسی دولت افغانستان با رویکار آمدن امیر عبدالرحمن خان کاملاً بی اعتبار بوده ایرانیها ۲۳ سال قبل از آن موجودیت دولت مستقل افغانستان را قبول کرده بودند.

خلاصه اینکه انگلیسها اهداف دوگانه را در قبال افغانستان در پیش گرفتند. از یکطرف واقف بودند تا زمانی که یک افغانستان یکپارچه و واحد در تحت حاکمیت حکومت درانی قرار داشت، خطر حمله افغانها به هندوستان همیشه موجود بود و امکان عملی کردن نیات انگلستان میسر نمیگردید، اما از جانب دیگر موجودیت یک افغانستان با حکومت مرکزی ضعیف اما دوست با انگلیسها برای جلوگیری از حملات احتمالی ناپلیون و تزار روسیه بالای هندوستان از طریق ایران و افغانستان ضروری بود. این موقف برطانیه برای حفاظت از مستعمرات آن سیاست بازی بزرگ استعماری آنها را توضیح میکند و هرگز به این معنی نیست که موجودیت دولت و کشور مستقل افغانستان مرهون برطانیه میباشد، برعکس، انگلیسها از اول ترجیح میدادند افغانستان نیز مانند هندوستان جز قلمرو هند برطانوی گردد، اما بعد از ناکامی در رسیدن به این هدف در دو جنگ با افغانستان (۱۸۳۸-۱۸۴۲م و ۱۸۷۸-۱۸۸۰م) ناگزیر شدند موجودیت افغانستان را به عنوان یک کشور حایل میان هند برطانوی و روسیه تزاری به عنوان الترناتیف دیفاکتو تحمل نمایند. ایران به تنهایی خود قادر نبود، کدام خطری به افغانستان و هند برطانوی باشد، اما در اتحاد با روسیه تزاری و ناپلیون این خطر موجود بود.

۳- اگر داوری و فیصله انگلیس در مرزبندی ۱۸۷۲م در سیستان موجود نمی بود امروز نيمروز و هلمند شامل افغانستان نبود! (لعزاد، ص ۲) ^۸

این ادعای آقای لعزاد نمونه بسیار فاحش، کوشش برای تحریف و جعل تاریخ افغانستان به نفع ایرانیها است، که حتی خود ایرانیان هم تا این حد وقاحت نشان نداده اند. واقعیت آن است که ایرانیها کوشیده اند طی حملاتی در سالهای دهه ۱۸۶۰ میلادی سرحد شرقی فارس را در منطقه سیستان با افغانستان به نفع خود تغییر دهند و آبهای هامون هلمند را به خاک خود ملحق سازند اما تمام این حملات از جانب افغانها کاملاً دفع شده به شکست مواجه شده بود. ایرانیها ناگزیر مطابق به پیمان سال ۱۸۵۶م پاریس به انگلیسها پناه برده از آنها خواستند در تغییر سرحد با افغانستان کمک کنند. انگلیسها نیز به خواهش ناصرالدین شاه قاجار فارس سر فریدریک جان گولد سمید Sir Frederic John Goldsmid را مأمور اینکار نمود. موصوف یک خط سرحدی را در سال ۱۸۷۲م کاملاً به نفع ایرانیان تعیین نمود، که مطابق به آن قسمت بزرگ خاک افغانستان از جمله هامون هلمند را در نیمروز به فارس داد^۹. هرگاه به نقشه سرحد غربی امروزی افغانستان از دهه ذولفقار در شمال هرات تا کوه ملک سیاه در سرحد مشترک افغانستان-ایران-پاکستان در سیستان نگاه شود، دیده میشود که عمدتاً بصورت یک خط مستقیم از شمال به جنوب ادامه دارد اما از نهبندان در ولایت خراسان جنوبی ایران امروزی دفعتاً به طرف شرق منحرف شده هشتاد کیلومتر بداخل خاک افغانستان پیش رفته تا ولسوالی کنگ و ولایت نیمروز به ایرانیها واگذار شده که در نتیجه آن هامون دریای هلمند از افغانستان جدا و شامل قلمرو ایران گردیده است. این حاتم بخشی انگلیسها به نفع ایرانیان به وضاحت در نقشه آتی به مشاهده میرسد:

^۸ لعزاد، ۲۰۲۴ ماه می لندن، ص ۲

^۹ Encyclopædia Iranica – Boundaries of Afghanistan, retrieved 16 September 2018.



جالب این است که شخص لعلزاد در کتاب خود تأیید میکند که امیر شیر علی خان از این حکمیت گولد سمید راضی نبود و بر ضد آن اعتراض نمود زیرا این حکمیت کاملاً به نفع ایرانیها صورت گرفته بود، در حالی که ایرانیها طی ده سال کوشش نظامی نتوانستند سرحد سیستان را در قسمت نیمروز با افغانستان تغییر دهند و بالاخره به کمک مستقیم انگلیسها این کار را انجام دادند. اما لعلزاد با جعل و تحریف حقایق تاریخی با وقاحت مینویسد، که: «اگر داوری و فیصله انگلیس در مرزبندی ۱۸۷۲م در سیستان موجود نمی بود امروز نیمروز و هلمند شامل افغانستان نبود! (ص ۲)». این گونه موضع گیری نشان میدهد که خالق لعلزاد نه تنها حقایق تاریخی را جعل میکند، بلکه هیچگونه احساس عاطفی به میهن آبی و اجدادی خود افغانستان نداشته از عقب عینک ایدیولوژی پان فارسیزم در خیال پردازی توسعه طلبی ایران بزرگ دست ایرانیها را هم از عقب بسته است.

۴- اگر توافق ۱۹۷۲م/۷۳ برتانیه-روسیه در تعیین آمو به عنوان «مرز افغانستان» نمی بود امروز شمال هندوکش شامل افغانستان نبود! (لعلزاد، ص ۲) 10

مناطق شمالی افغانستان از بدخشان تا فاریاب که قبل از تشکیل دولت احمدشاه درانی توسط حکام محلی اداره میشد و امیر بخارا نیز بدان چشم پوشیده بود در سالهای ۱۷۴۷م تا ۱۷۶۰م شامل قلمرو های دولت احمدشاه درانی گردید. وقتی در سال ۱۷۶۰م امیر بخارا عزم تسخیر این مناطق را نمود، احمدشاه ابدالی عازم این مناطق گردید در نتیجه امیر بخارا از عزم خود منصرف شده با تعیین دریای آمو به حیث سرحد مشترک میان دو کشور موافقه نمود و برای نشان دادن حسن نیت خرجه مبارک را که تا آن زمان در بخارا نگهداری میشد به احمدشاه درانی تحفه داد. (گزارش راجع به افغانستان 11) که بعد از آن در قندهار نگهداری میگردد. بنابراین سالها قبل از آمدن انگلیسها به هندوستان و همچنان متعاقب آن دریای آمو رسماً به عنوان سرحد شمالی افغانستان نخست با امارت بخارا، متعاقباً روسیه تزاری و بعد از آن با اتحاد شوروی بلشویکی قبول شده، موجود بوده و امروز هم سرحد مشترک با کشور های تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان می باشد.

در طول ۲۶۴ سالیکه از توافق احمدشاه درانی با امیر بخارا در مورد تعیین دریای آمو به حیث سرحد مشترک میان آنها می گذرد، هیچ مورد نقض این حالت واقع نشده است. نه روسیه تزاری و نه وارث آن اتحاد شوروی اقدامی برای نقض این توافق نکرده اند. تنها مورد پیشروی روسها مربوط به اشغال پنجه و آق تپیه در سال ۱۸۸۵م می باشد. با آنهم روسها اعلان کردند، که پنجه جنوبی ترین نقطه دولت تزاری بوده و از آن جلوتر نخواهند رفت و این موضوع در معاهده خط سرحدی ۱۸۸۷م میان روسیه تزاری و انگلیسها، که بنام خط رجوی یاد میگردد و سرحد میان روسیه تزاری و افغانستان را از دهنه ذلفقار در کنار رود هریرود تا ولسوالی خمیاب در ولایت جوزجان به طول ۵۶۰ کیلومتر تعیین می کند، مشخص شده است. صرف نظر از ترس انگلیسها در هیچ کتاب تاریخی از منابع روسی خلاف این موضوع نوشته نشده است.

10 لعلزاد، ۲۰۲۴ ماه می لندن، ص ۲

11 گزارش راجع به اوضاع افغانستان، تألیف گلندیپ نایر دهلی ۱۹۸۱م.

خیال رسیدن روسها به آبهای گرم خلیج فارس و بحیره عرب، که از جانب انگلیسها تصور می‌گردید، از طریق عبور از ایران میسر بود نه از افغانستان. آنهم بعد از معاهدات گلستان و ترکمان‌چای (۱۸۱۴م، ۱۸۲۸م) که ایران قلمروهای قفقاز را بدست روسیه از دست داد، روسها تمامیت ارضی ایران را نقض نکرده در عوض به حمایت از دولت قاجاری حتی در مقابل افغانستان در محاصره هرات پرداختند. روسها بجز از اشغال مؤقت شمال ایران در زمان جنگ جهانی دوم برای عبور کمکهای نظامی امریکا به اتحاد شوروی، خیال رسیدن به آبهای گرم را از سر بدر کرده بودند. از جانب دیگر روسها از سر نوشت حمله انگلیسها به افغانستان و شکست مفتضحانه آنها در عملیات جنگهای اول انگلیس و افغان (۱۸۳۸-۱۸۴۲م) کاملاً باخبر بودند و هرگز خیال اشغال افغانستان و دچار شدن به سر نوشت مشابه را بسر نداشتند. اینکه خالق لعلزاد با اطلاع کامل از شکستهای استعمارگران انگلیسی در سه جنگ افغان-انگلیس (۱۸۴۲-۱۸۳۸م، ۱۸۷۹-۱۸۸۱م، و ۱۹۱۹م)، شکست روسها در عملیات نظامی (۱۹۷۹-۱۹۸۹م) در افغانستان و شکست امریکا در عملیات نظامی (۲۰۰۱-۲۰۲۱م) در افغانستان باز هم در خیال خام خود انتظار داشت روسهای تزاری شمال افغانستان را در سال های ۱۸۸۶-۱۸۸۷م اشغال نمایند و از اینکه چنین اقدامی نکرده اند در تعجب است، بیانگر عریان و آشکار عمق خصومت او را در برابر کشوری است که در آن تولد شده و از مزایای یک زندگی مرفه و مجانی آن از جیب دولت افغانستان در قطار یک اقلیت بسیار کوچک خوشبخت کشور استفاده کرده و امروز مزورانه و مزدورانه مانند یک نمک نشناس به آن خیانت میکند.

دوم: علل و انگیزه های موقف ضد ملی لعلزاد

ما بیان علل و انگیزه های موقف ضد ملی لعلزاد را در بخش اول نقد بر کتاب موصوف، طی مقاله زیر عنوان "تراژیدی روشنفکر تاجیک" به تاریخ ۱۳ اگست همین سال آغاز کردیم. در بخش اول گفته شد، که لعلزاد در مدت بیش از یک دهه گذشته یک چهره شناخته شده ضد افغان، ضد پشتون و ضد افغانستان برای جامعه روشنفکر افغان و بخصوص پشتون بوده است. مشتریان و خریداران هجویات لعلزاد قشر خاصی از جوانان و روشنفکران بدام افتیده تاجیک در دام ایدیولوژی برتری جویی فارسیزم ایران بزرگ و موجودیت ستم ملی در افغانستان اند. لعلزاد و همقطاران او برای بیان دیدگاه نفرت بار خود در مورد فرهنگ پشتونها و تحریف و جعل تاریخ پر افتخار افغانستان، روایت ایرانیها را در مورد تاریخ افغانستان و مردم آن نشخوار میکنند. مؤرخین ناسیونالیست و توسعه طلب ایرانی سرزمین افغانستان امروزی را شامل قلمروهای شرقی ایران بزرگ دانسته و موجودیت کشور و دولت مستقل افغانستان را ناشی از بازی های استعمار انگلستان در قرن نوزدهم دانسته و معتقد اند که افغانستان در سال ۱۸۵۷م بعد از عقد معاهده پاریس میان انگلستان و دولت قاجاری فارس از پیکر ایران جدا گردید، چون انگلیسها با امضای این معاهده از دولت فارس تعهد گرفتند، که از هرگونه ادعای ارضی بالای افغانستان صرف نظر نموده استقلال آن را به رسمیت بشناسند. این همان مطلبی است که خالق لعلزاد در پیشگفتار کتاب خود بر آن تأکید دارد و در چهار نتیجه گیری کلی در کتاب خود، طوریکه در بالا به تفصیل ملاحظه کردیم، آنها را بیان میکند. در این کارزار لعلزاد کوشیده است تا با این کتاب خود برای به کرسی نشاندن این بار نفرت قومی در میان تاجیکان در برابر پشتونها یک مرجع و مؤخذ آکادمیک ارایه کند. با آنکه به سختی میتوان نوشته یک تکنیش ذغال سنگ تحصیل یافته در اتحاد شوروی سابق را که به یکباره گی در عمر باز نشستگی پروفیسور تاریخ شده، یک اثر تاریخی آکادمیک قلمداد کرد! بی جهت نیست، که در این اقدام نامقدس چهره های معروف ضد «افغان» و ضد «افغانستان» مانند عزیز آریوفر، مهندس جمال، دوکتور رضائی، دوکتور امیرزاده و دوکتور مرادی با او همکاری و حمایت کرده اند.

در بخش اول نقد کتاب گفته شد، که روشنفکران افتیده در دام عنکبوت اندیشه های ستمی، باتکیه به توسعه طلبی ناسیونالیزم ایران بزرگ در پشتون ستیزی، افغان ستیزی، دری ستیزی و در نهایت مانند خالق لعلزاد، در افغانستان ستیزی تاحدی جلو رفته اند، که با طرد «هویت افغان» در سطح جهانی به آدمهای بی هویت بی وطن و بی دولت مبدل شده اند. در حالیکه ایجاد و دوام کشور و دولت افغانستان از اوایل قرن هژده هم به این طرف با هویت مستقل افغانی آن، مجزی از هویت ایرانی، هندی و ترکی که عمدتاً متکی بر اسلام حنفی و فرهنگ افغانی متشکل از عناصر پشتونولی و فرهنگ دری خراسانی است در سطح جهانی و در صدها کتاب معتبر تاریخی به قلم بزرگترین جهان گردان، سیاسیون، دانشمندان، دیپلماتها، جغرافیه دانان معروف عالم و مسجل گردیده است. این معروفیت به حدی است، که در جهان امروز به سختی فردی تعلیم یافته و با اطلاعی را میتوان که از افغانستان به عنوان «گورستان امپراطوریهها» بی خبر باشد. از جمله نویسندگان چهار قرن اخیر که کارنامه مردم افغانستان و رهبران آنها را به چهار گوشه عالم رسانیده اند میتوان سفرنامه فورستر (۱۷۸۳م)، فرهنگ جغرافیایی بروکس (۱۸۰۷م)، گزارش سلطنت کابل مونستئیوارت الفونستون (۱۸۱۰م)، تاریخ سیاسی هند ملکوم (۱۸۱۱م)، فرهنگ جغرافیایی هند شرقی همیلتون (۱۸۱۵م)، سفرنامه دورویل (۱۸۱۹م)، سفرنامه مورکرافت (۱۸۲۴م)، گزارش سفرهای متعدد در بلوچستان، افغانستان و قلات چارلز ماسون (۱۸۴۲م)، در زندگی و مذاکرات ملکوم به قلم و بلیام کی (۱۸۵۶م)، سفرنامه فیورر (۱۸۵۶م)، در بیان امپریالیسم کارل مارکس (۱۸۵۷م)، در مقاله افغانستان فریدرک انگلس (۱۸۵۷م)، حیات افغانی (۱۸۶۷م)، افغانستان لویی دویری (۱۹۷۳م)، تاریخ افغانستان سکايز پیرسی (۲۰۰۲م)، تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان توسط توماس بارفیلد (۲۰۱۰م)، تاریخ فشرده افغانستان در 25 جلد، حمید، واحد الکوزی (۲۰۱۳م)، تاریخ افغانستان از سال ۱۲۶۰م جانانتان لی (۲۰۱۸م) و غیره همچنان بزرگترین دایره المعارف های جهان مانند برتانیکا و المانیک را نام گرفت.

در بخش اول نقد گفته شد، که هدف تبلیغات ضد افغان و ضد افغانستان در حقیقت دادن پایه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی به ادعاهایی است، که لبه تیز آن متوجه نیل به اهداف زیرین اند: تزلزل و ایجاد شک و تردید در هویت ملی مردم افغانستان، شکستن سمبول‌های ملی مانند اسم کشور، بیرق ملی، موجودیت ملت افغانستان، تحریف و جعل تاریخ کشور، بدنام کردن شاهان و امیران کشور، شکستن پایه‌های وحدت ملی با اشاعه خراسان طلبی و در نهایت تخریب و سقوط دولت و کشور افغانستان می‌باشد. همچنان در بخش اول توضیح شد، که موضع گیری ضد ملی این افراد از کجا سرچشمه می‌گیرد. توضیح گردید که این عناصر روایت ایرانی از ایجاد کشور افغانستان را تکرار میکنند.

حقیقت آن است که ایجاد و دوام کشور و دولت افغانستان از قرن هژده هم، بخصوص با اعلان پادشاهی احمد شاه ابدالی (درانی) در سال ۱۷۴۷م، به این طرف با هویت مستقل افغانی آن که عمدتاً متکی بر اسلام حنفی و فرهنگ افغانی متشکل از عناصر پشتونولی و فرهنگ دری خراسانی است، نه تنها با آرمان‌های توسعه طلبانه برتری فارسی و ناسیونالیسم ایران بزرگ در تضاد قرار دارد بلکه مانعی در راه بسر رسیدن آرمان‌ها و اهداف سیاسی آن نیز می‌باشد. اگر تغییر موجودیت دولت افغانستان در شرایط جهان معاصر برای ایرانیها مقدور نیست، آنها به کمک مستقیم عمال خود و کمک غیر مستقیم ستمیها، شورای نظاریها و تنظیمهای جهادی هزاره شیعه که از ایران کمک پولی، نظامی، تعلیمی و تبلیغاتی میشوند، در صدد تغییر هویت دولت افغانستان به نفع ستراتیژیک خود هستند. آنها این کار را از طریق یک هجوم گسترده فرهنگی انجام میدهند. ایرانیها را در این هدف اشخاصی مانند لعلزاد، آرینفر، مجیب رحیمی، نجیب بارور، لطیف پدram و امثال آنها که خود را ایرانی و متعهد به آرمانهای ایران بزرگ میدانند، کمک میکنند.

همچنان در بخش اول نقد گفته شد، که ایرانی‌ها تا امروز به حسرت از جدایی افغانستان از ایران یاد می‌کنند و هیچ ایرانی را به یاد ندارم که افغانستان را بخش جدا شده از پیکر ایران نداند. خصومت و عناد ایران پرستان وطنی ما با میرویس نیکه و احمد شاه ابدالی بانیان دولت افغانستان نیز در همین حسرت نهفته است.

مأخذ

1. توماس بارفیلد "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان"، چاپ یونیورسیتی پرنستون، 2010م.
2. جورج فورستر، "یک سفر از بنگال به انگلستان از طریق قسمت‌های شمال هندوستان، کشمیر، افغانستان و فارس به روسیه از طریق بحیره کسپین، لندن، 1798م.
3. جیمز فریزر انگلیسی، لاکهارت، انقراض سلسله صفویه نوشته لکهارت
4. سر جان ملکم، تاریخ ایران لندن، 1815م، جلد اول
5. ونستوارت الفنتون "گزارش پادشاهی کابل و توابع آن در تارتاری، فارس و هندوستان"، در دو جلد به زبان انگلیسی، چاپ لندن، 1842م
6. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، انتشارات محمودفابی، چاپ دوم قم 1374 شمسی
7. The Afghan connection: the extraordinary adventures of Major Eldred Pottinger / George Pottinger, London 1982
8. خالق لعلزاد، پژوهشی در گستره تاریخ و جغرافیای افغانها و افغانستان، لندن، ماه می 2024 (با استفاده از کاپی پی دی اف کتاب که توسط نویسنده در دسترس قرار گرفته است).
9. جاناتان لی، تاریخ افغانستان از سال 1260 تا امروز، لندن 2018، 2022.
10. BMAC, Lyonnet, Bertille, and Nadezhda A. Dubova, (2020b, London).
11. دکتر مهدی ابوالحسنی ترقی، پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران
12. *Encyclopædia Iranica – Boundaries of Afghanistan*, retrieved 16 September 2018
13. گزارش راجع به اوضاع افغانستان، تألیف گل‌دیب نایر دهلی ۱۹۸۱م.